

گفت‌و‌گو با محمدحسین عمادی، دربارهٔ تهدیدات بالقوه و بالفعلی که امارت اسلامی برای همسایگانش ایجاد کرده‌است

فراز و فرودهای سیطره دو ساله طالبان



عبدالرحمن فتح‌الهی، در دو سالی که از بازگشت طالبان به قدرت در افغانستان می‌گذرد، همواره سعی شده یک بحث تاریخی از نحوه ظهور و قدرت‌یابی این جریان در افغانستان در محافل رسانه‌ای و تحلیل مطرح شود. فارغ از اهمیت یا ضرورت پرداخت تاریخی، باید اذعان کرد که اکنون موضوع کلان تر و مهم‌تر به تبیین درست و واقع‌بینانه تهدید طالبان برای امنیت ملی و تمامیت ارضی ایران بازمی‌گردد. با در نظر گرفتن مفهوم «تهدید» در علم روابط بین‌الملل می‌توان به تفکیک از تهدیدات «امنیتی – نظامی» که شامل همسویی طالبان با آمریکا، ایجاد بحران هیدروپلیتیک و بروز احتمالی مناقشه در مرزهای خاوری ایران، تولید و صدور انبوه مواد مخدر، دامن‌زدن به مناقشات آبی، استقرار سازمان و گروه‌های تروریستی که بنا بر برخی گزاره‌ها طیف وسیعی را از القاعده تا داعش خراسان و… دربر می‌گیرد، است. همچنین، «تهدیدات اقتصادی» طالبان را ذیل همسویی طالبان با منافع اقتصادی آمریکا در منطقه، همسویی طالبان با منافع اقتصادی پاکستان در منطقه و همسویی طالبان با منافع اقتصادی عربستان سعودی در نظر گرفت. افزون بر آن تهدیدات سیاسی-ایدئولوژیک با محوریت استراتژی پاکسازی دینی-قومی طالبان و کمک به تئوری پشتونپسم هم مطرح است. از این رو هرکدام از این سرفصل‌های تهدید طالبان به یکی از مباحث جدید گفت‌وگو با دکتر محمدحسین عمادی، مشاور ارشد سازمان ملل در بازسازی افغانستان بدل شده‌ است تا به شکل دقیقی، حدود و ثغور خطرات بالقوه و بالفعل طالبان برای امنیت ملی و تمامیت ارضی ایران و به تبع آن نحوه تعامل با امارت اسلامی طالبان به دست آید.

◆ **جناب عمادی قصد دارم گفت‌وگویی بی‌پرده، صریح و جدی با شما درخصوص نگاه طالبان و تهدیدات بالقوه و بالفعل این جریان برای تمامیت ارضی ایران و امنیت ملی ایران داشته باشیم.** بنابراین جان دارد پیش از هر چیزی یک آسیب‌شناسی دقیق‌تر از جریان رسانه‌ای کشور در قبال تبیین پدیده‌ای به نام طالبان داشته باشیم. یک طیف از جریان رسانه‌ای داخل کشور که تکلیفشان روشن است و خود را در هر شرایطی مدافع و تطهیرکننده طالبان می‌دانند، اما طیف منتقد رسانه‌ای طالبان هم به نظر می‌رسد مشخصا در دومین سالگرد به قدرت رسیدن این جریان همچنان خود را درگیر بازخوانی تاریخی می‌کنند. در صورتی که طالبان یک پدیده تاریخی نیست، بلکه موضوعی دینامیک است که در حال حاضر جریان دارد. شدت پویایی پدیده‌ای به نام طالبان به قدری پررنگ است که سال به سال، ماه به ماه، هفته به هفته، روز به روز و حتی ساعت به ساعت ابعاد پیچیده‌تری از خود نشان می‌دهد. به همین دلیل واقعا از نگاه شما چرا برای رسانه‌ای منتقد، تهدید طالبان را به طور دقیق تشریح نمی‌کند؟ جریان اینکه خودمان هم نهمین پشتونپسم اصلا از نگاه شما به عنوان کارشناس پیشین سازمان ملل در مسائل افغانستان مشخصا حدود و ثغور تهدید طالبان برای امنیت ملی و تمامیت ارضی ایران کجاست؟ از اینکه مصاحبه را چالشی شروع کردید خوشحالم، اما بگذارید موضوعات را در سه سطح ارزیابی کنیم. سطح اول تحلیل، مروری بر تحولات میدانی افغانستان در دو سال اخیر با تاکید بر ایران است. سطح دوم تحلیل، نوع تعامل و کنش طالبان با ایران، همسایه‌ها و قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی در دو سال گذشته و نهایتا سطح سوم هم ارائه که «فراتحلیل» از روند موجود و تأثیرات بالقوه رفتار طالبان بر امنیت ایران و در ادامه ارائه راهبردی جامع و بلندمدت برای مواجهه با طالبان است. اما برای اینکه درگیر مسائل مشروح تاریخی نشوم، در کنار تحولات دو سال گذشته‌ای که از حکومت طالبان می‌گذرد، تنها به تحولات دو ماه اخیر رجوع می‌کنم. در همین مدت شاهد رفتار معنادار از سوی طالبان در سه سطح داخلی افغانستان، کشورهای بی‌رامونی و قدرت‌های منطقه‌ای و سطح کلان‌تر یعنی بازیگران فرامفقه‌ای و ابرقدرت‌ها بوده‌ایم که…

◆ **بگذارید روی ایران تمرکز کنیم که سستف و کف تهدید طالبان در همین دو ماه تشریح شود؟**

اگر بخواهیم فقط روی ایران تمرکز کنیم، در همین دو ماه اتفاقات معناداری در مناسبات ایران و افغانستان روی داده‌ است که اتفاقا بخشی از آن توسط روزنامه «شرق» هم بازتاب پیدا کرد. به صورت فخرست‌وار این اتفاقات شامل ۱- مقاومت در برابر درخواست ایران در اختصاص حنایه هیرمند، ۲- افزایش درگیری و برخوردهای مرزی، ۳- موضع‌گیری مخالف در قبال آموزش زبان فارسی، ۴- محدودیت بر ورود با عزاداری عاشورا، ۵- بستن دفاتر کنسول امداد و همچنین تعطیل‌کردن دفاتر فعال‌احمر ایران در افغانستان، ۶- محدودیت برای شیعیان آقاخان و ۷- عدم موضع‌گیری طالبان در محکومیت واقعه تروریستی شاهچراغ و ارتباط آن با افغانستان می‌شود. مجموعه همین اقدامات در دو ماه گذشته نشان می‌دهد که برخلاف برخی ارزیابی‌ها، طالبان خود همان طالبان اول در دو دهه پیش است، اما در دو سال گذشته سعی داشته با هوشمندی بیشتر ریشه خود را به تدریج با تثبیت قدرت در داخل افغانستان محکم کند. با این حال در درون‌مایه و نگاه طالبان به ایران هیچ تغییری نسبت به گذشته ایجاد نشده است و طالبان اگر بسته‌تر از قبل نباشد قطعا بازتر از قبل نخواهد بود. شاید ماهیت طالبان امروز با طالبان دو دهه پیش تغییر کرده است، اما این تغییر نه در سرشت و درون‌مایه بلکه در نوع رفتار خدعه‌آمیز و ثبات خرنده خود برای تأمین منافع طالبان است که عنوان کردم در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بروز و ظهور پیدا کرده است.

◆ **باز اگر بخواهیم به طور مشخص ترروی حدود و ثغور تهدید طالبان برای امنیت و تمامیت ارضی ایران تمرکز شویم، به نظر می‌رسد که باید تهدید طالبان را جدی‌تر از سایر تهدیدات برای تمامیت ارضی و امنیت ملی در نظر گرفت؛ چون ما اگرچه در شمال و شمال غرب با موضوع قریب‌دای و فعال‌جنوبی و اختلافات با جمهوری آذربایجان و الهام علی‌اف با اختلافاتی با ترکیه، اقلیم کردستان یا مسائلی در خلیج فارس، تنگه هرمز و دریای عمان مواجهیم یا می‌توان به برخی اختلافات قدیمی ایران و عراق درخصوص مسائل مرزی مانند توافق الجزایر و اروندرود اشاره کرد، اما تمام این اختلافات با همسایگان یا می‌توان در چارچوب حقوق بین‌الملل، ارجاع بورونده به نهادها، سازمان‌ها و ارگان‌های بین‌المللی پیگیری کرد؛ چراکه طرف حساب ایران کشور یا کشورهایی است که به لحاظ حقوق بین‌الملل از یک مرجعیت دولت-ملت و حکومتی نشئت می‌گیرد که از طریق سازمان ملل و شورای امنیت به رسمیت شناخته شده‌اند و می‌توان آنها را از طریق شکایات یا دیگر اقدامات مسنول دانست و پاسخ‌گو کرد. اما طالبان یک دولت-ملت و حکومت به رسمیت شناخته‌شده دیپلماتیک نیست؛ یک پدیده ایدئولوژیک، تئولوژیک با منسبی توتالیتر و میلтарыستی است که هیچ شناختی از سیاست خارجی، حقوق بین‌الملل، مسائل مرزی و… ندارد و هر موضوع و اختلافی را از منظر شرع، زبان، قوم و… تحلیل می‌کند و به همین واسطه در ذهن مسئولانش هم خود را برای هرگونه اقدام اتحاری علیه ایران یا هر کشور دیگری هم آماده می‌کند. فراموش نکنیم دو خبر مهم این هفته‌ها یکی مربوط به بلومبرگ بود و دیگر خبر تهران‌تایمز. پس اینجاست که واقعا باید تهدید طالبان را جدی‌تر از جمهوری آذربایجان، ترکیه، اقلیم کردستان، عربستان سعودی، امارات متحده عربی دانست، نه؟**

اولا من یک کارشناس امور امنیت و دیپلمات نیستم و اطلاعاتم درباره افغانستان به هشت سال حضور و فعالیت در این کشور و مطالعه تاریخ تحولات این کشور و طالبان برمی‌گردد. اما اجازه دهید با همین تجارب پاسخ دهم. سؤال شما مهم است و باید از جهات

مختلف مورد بررسی قرار گیرد. اول اینکه من هم با گفته شما موافقم که طالبان نه یک دولت-ملت و حتی حکومت مشروع، بلکه اکنون به عنوان یک زندان‌بان برای ملت افغانستان عمل می‌کندکه کلید این زندان را از آمریکایی‌ها به غنیمت گرفته است. به همین دلیل طالبان اکنون مشروعیت سیاسی، دیپلماتیک و حقوقی برای مذاکره با دیگر کشورها را ندارد. نکته مهم‌تری که در سؤال شما مشهود بود مسئله ایدئولوژی در حکومت طالبان است. ما با یک واحد سیاسی و دولت-ملت مواجه نیستیم، بلکه با یک حکومت قومی، نژادی و ایدئولوژیک روبه‌رو هستیم که تمام رفتارهای خود را از دل شریعت خودساخته و منافع قومی بیرون می‌کشد که مبنای حقوق بین‌المللی نداشته و متکی بر معادلات جهانی نیست. لذا امکان دارد یک روز شورای فتوا و امیرالمؤمنین طالبان فتوایی صادر کند و فردا بنا بر اقتضات دیگری با فتوای جدید دیگری، فتوای قبلی را کنار بگذارد. پس مبنای حقوقی و ثبات رفتاری در طالبان وجود ندارد تا بخواهیم آنها را به لحاظ حقوقی و دیپلماتیک مسئول کنیم. یعنی ممکن است درخصوص یک موضوع مرزی، مهاجرتی، اقتصادی، تجاری یا هر مسئله‌ای در روابط فی‌مابین ایران و افغانستان هفته‌ها و ماه‌ها مذاکره و توافق صورت بگیرد، اما بعدا طالبان عنوان کنند که بنا بر فتوای خلیفه و امیرالمؤمنین، ما توافقات قبلی را قبول نداریم. یعنی طالبان به راحتی می‌تواند با یک فتوای شرعی خودساخته زیر میز مذاکره و توافقات دیپلماتیک بزند، چراکه با عینک سیاست خارجی به روابط و توافقات نگاه نمی‌کند. اما نکته سوم که نکته مهم‌تری است، اینجاست که طالبان نه‌تنها یک حکومت و دولت-ملت به رسمیت شناخته‌شده توسط نهادها و سازمان‌های بین‌المللی نیست و تمام رفتارهای خود را از دل شریعت و فتوای خودش می‌گیرد، بلکه محوریت و تمرکز خود را هم روی تقابل نژادی، زبانی، قومی، دینی و حتی اختلاف مرزی مشخصا با ایران قرار داده است که با توجه به سابقه تاریخی آن، می‌تواند برای ما چالش پیچیده و غیرمرسوم امنیتی ایجاد کند.

◆ **واقعا چرایی این دشمنی طالبان برای من جای سؤال است؛ آن‌هم برای ایران که بخشی از دولتمردانش یک حمایت شش‌دانگ سیاسی، دیپلماتیک و… از طالبان داشت و طی همین دو سال هم برای تطهیر همه‌جانبه طالبان توسط رسانه‌های همسو با خود سنگ تمام گذاشت. هرچند موضوع کلیدی‌تر به ناگفته‌ها و پشت پرده توافق و مذاکرات طالبان و واشنگتن در دوره‌ح فطر بازمی‌گردد. پس چرا در همین دو‌ماه، ایران باید سیل اختلافات طالبان باشد؟**

البته من در حمایت شش‌دانگ سیاسی از طالبان از سوی ایران با شما هم‌عقیده نیستم، اما چرایی این اختلافات یا دشمنی طالبان با ایران ریشه در عوامل مختلف تاریخی، هویتی و ایدئولوژیک دارد. حالا اینکه چرا این اختلاف توان بالقوه ایجاد اختلاف جدی‌تر را دارد؛ به نظر من دلیل اصلی این است که طالبان از تشدید تنش‌ها با ایران ضرری نمی‌کند. یعنی طالبان سعی دارد با مانور روی موضوعات خط مرزی، مذهبی، زبانی و قومیتی و تقابل با جمهوری اسلامی ایران در داخل، حاکمیت خود را تحکیم و تثبیت بیشتر خود را عملی کند. البته دامن‌زدن به این اختلافات یک کارکرد عکس و مخاطراتی هم برایشان دارد، اما معدل عوامل متعدد به باور من در یک برآی کلی مثبت است.

◆ **یک لیدواژه را مطرح کردید که روی آن شرح و بسطی ندادید. منظورتان از «کارکرد عکس» چیست؟**

یعنی طالبان با مانور روی اختلافات مرزی و دیگر درگیری‌ها با ایران می‌تواند توجهی برای تقابل با شیعیان، تاجیک‌ها، هزاره‌ها، فارسی‌زبانان، نفوذ فرهنگ پارسی و نظایر آن در خود افغانستان ایجاد کند و به موازات آن بیشتر در جهت تقویت و تعمیم و بسطه فرهنگ پشتون را هم فراهم کند. پس طبیعی است که طالبان از درگیری‌های گاه‌وبیگاه مرزی یا سایر اختلاف‌های آبی و… با ایران آبابی نداشته یا شاید گاه از آن استقبال هم می‌کند. این را هم نباید فراموش کنیم که نقض ژئوپلیتیک ما در طول مرزهای شرقی ایران هم در این منازعات و اختلافات بی‌تأثیر نیست.

به هر حال ساق یک مزر طولانی با افغانستان داریم و در امتداد این مرزها نیز مراکز جمعیتی و زیرساخت‌های کافی مانند شهرها و شهرستان‌های زیادی وجود ندارند؛ یعنی پوشش جمعیتی و تراکم جمعیتی در امتداد مرزهای ایران با افغانستان بسیار کم است و زمانی که جمعیت کمی در امتداد مرزهای دو کشور وجود داشته باشد، طبیعی است که جساتر برای طالبان فراهم شود. پس بدیهی است که اقتصاد ضعیف، قاچاق سوخت، قاچاق مواد مخدر یا جولان گروه‌های افراطی و تندرو و تروریستی در امتداد این مرزها،



آسیب‌پذیری را هم بیشتر می‌کند. مجموعه این شرایط باعث شده است که امتداد مرزهای ایران و افغانستان و حتی ایران و پاکستان به یکی از نقاط سخت مرزی ایران تبدیل شود. بسا توجه به همه این گفته‌ها می‌تلبد که ایران مشخصا در قبال طالبان و مرزهای شرقی ایران یک سیاست خارجی منسجم، دقیق، علمی، پیچیده و چندلایه را تبیین کند که در ادامه به جزئیات و چگونگی آن اشاره می‌کنم؛ چون به نظر من در این شرایط نگاه امنیتی و نظامی به‌تنهایی نمی‌تواند جوابگو، پاسخ‌گو و تأمین‌کننده منافع ملی، تمامیت ارضی و امنیت ملی ما باشد. در یک کلام ضرورت تبیین و پیگیری یک سیاست همه‌جانبه دیپلماتیک، امنیتی، نظامی، دفاعی، اقتصادی، تجاری و فرهنگی از سوی جمهوری اسلامی ایران در قبال طالبان دوچندان شده است که از یک سو بتوان با این جریان غاصب که یک واقعیت است، وارد گفت‌وگو، دیالوگ و مذاکره شد و از سوی دیگر بتوان طالبان را مهار، کنترل و مدیریت کرد که بتوان…

◆ **پوزش می‌خواهم جناب عمادی، اما هرچا که احساس کنم، باید وارد کلام‌تان شوم؛ چون همان طور که گفتم، به دلیل حساسیت موضوع برای امنیت ملی و تمامیت ارضی باید بی‌پرده‌تر حرف زد. پس قبل از اینک بحث جزئی و مفصلی به برنامه مدنظر شما با هدف برقراری دیالوگ و گفت‌وگوی هم‌زمان با طالبان به موازات مدیریت و کنترل این جریان داشته باشیم، من واقعا بنا دارم کماتان روی تبیین دقیق‌تر حدود و ثغور تهدید طالبان تمرکز عمیق‌تری کنیم و سؤالات چالشی‌تری را از شما بپرسم که موتور مصاحبه گرم‌تر شود. چون به نظر من تا اینجا آن چیزی که می‌خواهم از تهدید طالبان ترسیم نشده است. قبل از این من‌صان من با شما یک کپ‌وگفت چندساعته داشتیم که در دل آن یک جمله کلیدی را مطرح کردید دال بر اینکه «اساس مشکل درروابط ایران و افغانستان در دو سال گذشته با روی کار آمدن طالبان به این مسئله بازمی‌گردد که ما شاهد دو حکومت ایدئولوژیک هستیم که خوانشی متفاوت و حتی متضاد از دین و شریعت دارند، که من با این گفته شما به‌شدت موافق و هم‌نظرم؛ چراکه ایران اگرچه هر دو در داشتن مدل ایدئولوژیک سیاسی اشتراک نظر دارند، اما از نظر کانتنتولوژی و محتواشاناسانه در دو سر طیف و برآورد از خوانش حکومت دینی و عملا در مقابل هم هستند. پس بی‌تعارف جناب عمادی آیا می‌توان دو‌نگاه متضاد و متفاوت از همدیگر را ذیل خوانشی مشترک، حال در قالب هر برنامه‌ای در کنار هم قرار داد؟ آیا اساسا دو حکومت ایدئولوژیک می‌توانند با هم دیالوگ و ارتباطی داشته باشند؟**

چون مصاحبه را عمیق‌تر و چالشی‌تر پیش بردید، پس اجازه دهید من هم این سؤال شما را عمیق‌تر پاسخ دهم و برای آن باید به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رجوع کنیم. به هر حال هر کشوری بر مبنای واحدی سیاسی به نام دولت-ملت و بر اساس قانون خود در حوزه سیاست خارجی عمل می‌کند. در یک قرن اخیر اساسا قانونمندی بین‌المللی جهان بر تعریف ملت-دولت استوار است؛ یعنی روابط بین‌الملل و سیاست خارجی بر فرضیه ملت-دولت یا Nation-State پایه‌گذاری شده است و با تعامل و ارتباط بین این ملت-دولت‌ها یا Nation-State، نظام بین‌الملل پیش می‌رود. پس هر کشوری با یک ملت در محدوده مشخص مرز جغرافیایی و با نمایندگی یک دولت مشروع به‌عنوان واحد اصلی و سلول جامعه جهانی عمل می‌کند. پس تمام قوانین اساسی کشورهای جهان بر همین فرضیه دولت-ملت استوار است؛ اما در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ما هم‌زمان با یک خوانش ایدئولوژیک و یک قرانت‌غیرایدئولوژیک طریقم که ما را با یک مسئله مواجه می‌کند؛ یعنی هرچا که مسئله کشوری به نام «ایران» مطرح باشد، موضوع بر مبنای خوانش دولت-ملت، حقوق بین‌الملل و دیپلماسی است و هرچا که مسئله انقلاب و اسلام مطرح باشد،

در آنجا دیگر موضوع دولت-ملت نیست، بلکه موضوع به جهان اسلام، امت اسلامی، امت واحده، مستضعفین و نظایر آن بازمی‌گردد.

◆ **به‌ویژه آنکه جمهوری اسلامی ایران بحث ام‌القرایی جهان اسلام را هم دارد و حتی در برهه‌هایی هم سیاست نگاه به شرق در دیپلماسی تزییق شد که …..**

اتفاقا مسئله اینجاست که وقتی موضوع به مرزهای ایدئولوژیک و عقیدتی و به سمت جهان اسلام تغییر موضع می‌دهد، دیپلماسی ما در تقابل با تمام قوانین غیرایدئولوژیک کشورهای جهان که عموما متکی بر لیبرال‌دموکراسی است، قرار می‌گیرد و همین شاید اصلی‌ترین عنصر منازعه با نظم کنونی جهانی بر خلاف صف‌بندی‌های سیاسی و قطب‌بندی‌های جهانی است.

◆ **به چه دلیل؟**

چون اینجا دیگر ملک، ملت و همه افرادی است که در محدوده مرزهای جغرافیایی یک کشور قرار می‌گیرند و در آن سوو ملک برای تعامل بر پایه نژاد، عقیده و باورهای مذهبی و ایدئولوژیک بین دولت‌ها که تنها متولی راه و امنیت احاد جامعه در محدوده مرزهای ملی هستند، رنگ می‌بازد. اما پایه خوانش ایران، موضوع دولت-ملت و مرزهای کشورها نیست، بلکه خوانش کاملا ایدئولوژیک می‌شود و به مسئله‌ای فراتر از مرزها گره می‌خورد که برای جهان اسلام و امت واحده تفسیر می‌شود. غیر ایران دیگر فرضیه دولت-ملت، مرزهای کشورها یا قوانین غیرایدئولوژیک را ملک رفتار قرار نمی‌دهد و در قالبی کلان‌تر از دولت-ملت، منافع ملی، تمامیت ارضی و امنیت ملی معنا پیدا می‌کند. ببینید، منافع ملی یعنی منافع جمعیتی از اتباع مردم ایران که در یک محدوده جغرافیایی مشخص حضور دارند؛ اما وقتی مسئله به جهان اسلام و امت اسلامی کشیده می‌شود که در قانون اساسی به آن اشاره شده است، اینجا دیگر مرزهای سیستم سیاسی و حاکمیتی را جایه‌جا کرده‌اید و همه اجزای سیستم بی‌شک دچار تغییر می‌شوند. یعنی ملک دیگر ملت، مرزهای جغرافیایی یا منافع ملی نیست؛ آن زمان دیگر چیزی به نام منافع جهان اسلام مطرح است. این یک تفاوت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با قوانین بین‌المللی و دیگر کشورهاست. اگر با همین عینک به امرات اسلامی افغانستان و طالبان نگاه کنیم، شاهد تفاوت‌هایی هستیم. طالبان در همین دو سالی که به قدرت بازگشته است، نشان داده که هیچ‌گونه تمایلی برای ورود به موضوعاتی فراتر از مرز افغانستان ندارد، یعنی در حوزه سیاست خارجی، امارت افغانستان داعیه فرامرزی ندارد، اما هم‌زمان در داخل داعیه اعمال شدید حاکمیت شریعت و مسائل دینی را دارد. البته طالبان هنرمندانه این موضوع را با حاکمیت نژاد و قومیت پشتون گره زده است که بعدا اشاره خواهم کرد چگونه این کار را به گروه‌های تروریستی بیرون سپاری کرده‌اند؛ ولی مشخصا در همین دو سال طالبان سعی نکرده که خود را در چارچوب‌هایی مانند امت اسلام، جهان اسلام، امت واحده و… تعریف کند. وقتی از سران طالبان پرسیده (استفنا) شد که چرا در موضوع آرمان فلسطین اقدام نمی‌کنند، عنوان کردند که مسئولیت ما صرفا در مرزهای افغانستان است.

◆ **جالب‌تر شد؛ یعنی نه‌تنها مدل ایدئولوژیک حکومت طالبانی از نظر محتواشناسی با مدل ایران فرق می‌کند، بلکه حتی از نظر رفتاری هم در تضاد با آن قرار دارد؟**

بله و اتفاقا همین تفاوت‌هاست که لزوم دقت و موشکافی بیشتر در تدوین و تبیین رابطه دو کشور را طلب می‌کند. پس اگرچه فعلا طالبان به‌عنوان یک واحد دولت-ملت به رسمیت شناخته نشده است و قوانین غیرایدئولوژیک هم ندارد، اما دست‌کم در قبال مسئله جهان اسلام و امت اسلام ورود نمی‌کند و سعی دارد تنها در حدود مرزی افغانستان به‌شدت و سرعت اعمال قدرت کند و پایه‌های نظام خود را تحکیم کند. هرچند هر دو سیستم ایدئولوژیک و اسلامی هستند، اما تفاوت‌های ماهوی بین آنها وجود دارد. امارت اسلامی افغانستان داعیه جهانی‌شدن و توسعه‌اندیشی ندارد و پیشترین تأکیدشان در این مرحله بر تحکیم مبنای نظام بسا تکیه بر نگرش خاصی از شریعت و غلبه پشتون‌ها بر جغرافیا و فرهنگ افغانستان است.

◆ **اینجا مسئله صرفا تمرکز حکومت ایدئولوژیک و تئولوژیک طالبانی بر خوانش و قرانت مختص خود از دین اسلام و تمرکز بر موضوع قومیت پشتون است یا با مسائل دیگری مطرح است که باعث شده طالبان تمایلی برای ورود به موضوعات مربوط به جهان اسلام و فراتر ازمرزهای افغانستان نداشته باشد؟**

هم این مسئله مطرح است و هم اینکه طالبان به خوبی بر وضعیت شکننده، نامطلوب و بحرانی در حوزه اقتصادی، اجتماعی و معیشتی در افغانستان واقف است. بحران اقتصادی و اختلافات مرزی هم که به‌مانند، درگیری و تعامل با دیگر گروه‌های تندرو و تروریستی در خود افغانستان هم چالش مضاعفی برای طالبان است؛ پس اینجا طالبان مشخصا تمایل و توانی برای دخالت در موضوعات فراتر از مرز افغانستان و ورود به مسائل جهان اسلام ندارد، اما مسئله مهم‌تر اینجاست که پیرو آنچه‌تر اشاره کردم، وقتی موضوع ایران، با اتکا بر مفکوره ملت-دولت و منافع ملی مطرح است، ما تکلیف‌مان روشن است؛ چون ما کشوری مشخص به نام ایران و مرز تعیین‌شده داریم و در مقابل هم ملتی دیگر به نام مردم افغانستان و مرزهای تعیین‌شده افغانستان داریم که نوع، شکل و چارچوب روابط را بین دو طرف مشخص می‌کند، اما زمانی که مسئله ایدئولوژیک می‌شود و به امت اسلامی و جهان اسلام تعمیم پیدا می‌کند، شاهد یک تغییر رفتار هستیم و دولت‌ها و در کل برای با اتکا بر همان صفت میزبه ملت اسلامی در قانون اساسی خود، مردم افغانستان را امتدادی از جهان اسلام می‌دانند و بر اساس همان نگاه امت اسلامی، طیفی از جریان سیاسی و هسته‌های قدرت در داخل کشور تاکید دارند که باید رفتاری متفاوت را با طالبان داشته باشند. به‌ویژه آنکه در چهار دهه اخیر این صفت ایدئولوژیک با آمریکا‌ستیزی هم گره خورده و به نقشه راهی برای تقویت حوزه نفوذ دو کشور در منطقه تبدیل شده است. حتی این یک تفاوت آشکار و جدی و ابهامی پررنگ در اصول تئوریک و نظری در قبال تحلیل نقش ایران برای جلوگیری برخورد با طالبان و نیز اتخاذ نوع رفتار ما با این جریان را شکل می‌دهد. نکته دیگری که موضوع را پیچیده‌تر کرده، تحول در سمت‌گیری طالبان در ۱۰ سال گذشته است که سنتیز عملی با آمریکا را به‌تدریج به کناری گذاشته و بعد از تفاهم دوحه طبعا برای ایران دوست یا دشمن دشمن (امریکا) تلقی نمی‌شود.

◆ **پس به باور شما می‌توان دو رویکرد ایدئولوژیک حتی با قرانت**

متضاد و متفاوت از هم، چه از نظر رفتاری و حتی از نظر محتواشناسی را هم میسر دانست؟

همان‌طور که بیان شد، ما با دو ایران روبه‌رو هستیم؛ یکی ایران در چارچوب مفهوم ملت-دولت و دیگری ایران در قالب هویت ایدئولوژیک که وجه غالب همان سیستم فرامرزی ایران است. طبیعی است که این دو نگاه می‌تواند دو تلقی و تفسیر جداگانه از طالبان و فرصت‌ها و تهدیدها داشته باشد.

◆ **اما این سؤال هم‌به‌شدت ذهن من را درگیر کرده است که مگر می‌شود برخی در ایران با یک تحلیل سطحی صرفا به دلیل مبارزه طالبان با ایالات متحده آمریکا، این جریان سیاسی را متحد خود بدانند و این‌همه تقابل، اختلاف، بدعهدی و دشمنی طالبان را در دو سال گذشته نادیده بگیرد و دست به مماشات، انفعال، تطهیر، حمایت و همسویی با طالبان بزند؟**

هنوز طرفداران تفکر دشمن دشمن در ایران این تصور را دارند که طالبان به دلیل آنکه دشمن دشمن است، می‌تواند به عنوان دوست راهبردی تهران تلقی شود که به سه دلیل این برهان زیر سؤال رفته است؛ اولاً رفتار دوساله گذشته طالبان از یک سو و رفتار آمریکا از سوی دیگر نشان‌دهنده آن است که نه‌تنها طالبان خطر تهدیدی برای آمریکا نخواهند بود، بلکه به‌صورت بالقوه می‌تواند فرصتی برای حمایت از منافع آمریکا در ایجاد آشوب و ناامنی همسایگان آن باشد. تضمین‌هایی که طالبان به آمریکا داده و همچنین اقدامات عملی و مذاکرات متعددی که طالبان با نماینده آمریکا داشته و حتی کمک‌های مالی‌ای که آمریکا در دو سال گذشته در اختیار طالبان قرار داده، همگی مؤید این نکته است که طالبان تهدیدی برای آمریکا نیست؛ چون به اقرار خود مقامات طالبان از سوی آمریکایی‌ها پیشهاد نامن‌کردن ایران به این جریان (طالبان) هم مطرح شده که به گفته مقامات طالبان این پیشنهاد آمریکا را شده است.

◆ **واقعا رد شده است؟ چراکه در صحت گفته طالبان باید شک کرد. ضمن آنکه چندی قبل در مصاحبه‌ای که با بیرمحمد ملازهی داشتم، ایشان به نکته مهمی اشاره کرده بودند مبنی بر اینکه طالبان امکان اتخاذ رفتار ایدرایی را دارد. واقعا نباید بدیرفت که طالبان به دنبال نشان‌کردن ایران است؟ چون مواضع و گفته‌های آنها با عملکردشان در همین دو ماه در تناقض آشکار قرار دارد تا جایی که ملازهی حتی احتمال دادن مأموریت نامن‌کردن ایران توسط آمریکا به طالبان را هم سناریویی محتمل می‌داند. به‌ویژه که از منظر او فقط ۱۰ صفحه از توافق ۴۰۰صفحه‌ای طالبان و آمریکا منتشر شده است و امکان دارد در ۳۹۰ صفحه دیگر که سرشار از ناگفته‌ها و پشت‌پرده‌هاست، آمریکا مأموریت نامن‌سازی ایران توسط طالبان را به عنوان پیش‌شرطی برای به‌قدرت‌رسیدن این جریان (طالبان) مطرح کرده باشد؟**

من هم معتقدم که ما باید به همین نکته شک کنیم. اما این خود نشان می‌دهد که سران امارت اسلامی افغانستان به‌خوبی بازی سیاسی منطقه را شناخته‌اند و از هر فرصتی استفاده می‌کنند تا امتیازی برای به‌رسمیت‌شناختن خود و تعمیق استراتژیکشان در منطقه کسب کنند. بنابراین تضاد ایران و ایالات متحده یی شک برای آنها یک امتیاز دسوپه تلقی می‌شود. به همین دلیل به نظر تهدید طالبان را برای تمامیت ارضی و امنیت ملی باید جدی بدانیم. به‌واقع نمی‌توان روی مواضع رسمی و گفته‌های طالبان حساب باز کرد. من تاکید دارم اول باید ایران تکلیف خود را روشن کرده و مشخص کند از چه منظر و زاویه‌ای تحولات را تحلیل می‌کند؟ سپس با واقع‌بینی و جامع‌نگری به بازنگری رابطه خود با طالبان بیندیشیم. از این زاویه معتقدم که اگر ما به دنبال منافع ملی هستیم، اکنون طالبان مهم‌ترین و جدی‌ترین تهدید و ابزار بالقوه در هم‌جواری با ایران برای امنیت ملی و تمامیت ارضی ایران است.

◆ **به سؤال قبلی بازگردیم. به نظر شما آیا امکان دارد ذیل توافق دوحه برای بازگشت طالبان به قدرت امکان‌نامن‌سازی غیرمستقیم از سوی این جریان (طالبان) مطرح شده باشد؟ چون به هر حال این گزاره هم مطرح است که طالبان در سایه هوشمندی‌ای که اکنون پیدا کرده است و شما هم در پاسخ به سؤالات قبلی روی آن مانور دادید، شاید به دنبال تقابل رودررو با ایران نباشد، اما هم‌زمان این احتمال وجود دارد که طالبان به شکل غیرمستقیم با حمایت و نیز ایجاد فضا برای گروه‌های رادیکال و تروریستی مانند داعش خراسان و القاعده، ریل‌گذاری را برای نامن‌ای ایران فراهم کند.**

هیچ‌کس از جزئیات مکتوب و نانوشته بین سطور توافق دوحه در مذاکرات بین طالبان و ایالات متحده آمریکا اطلاع ندارد، اما با رصد رفتار طالبان در دو سال گذشته در قبال همسایه‌ها به‌ویژه ایران تا اندازه‌ای می‌توان گفت این سناریوها، سناریوهای پررنگ و نزدیک به واقعیت هستند. اتفاقا در همان چندصفحه‌های از توافق طالبان و آمریکا هم منتشر شده است. طالبان به‌طور رسمی پذیرفته و این تضمین را داده است که دیگر هیچ‌گونه خطر و تهدید امنیتی برای ایالات متحده آمریکا ایجاد نکند. دقت کنید این تضمین با تعریفی که آمریکا از منافع خود دارد، شامل طیف وسیعی از تعهدات می‌شود و می‌تواند بالقوه به منزله همکاری طالبان با منافع ملی آمریکا در منطقه نیز باشد. البته همین تک جمله چند نکته مهم را در دل خود دارد؛ اول آنکه آمریکا توانست با همین تضمین به اهداف خود دست پیدا کند، چون آمریکا با هدف ازبین‌بردن تهدید طالبان و گروه‌های همسو مانند القاعده علیه منافع و امنیت آمریکا وارد افغانستان شد. درواقع ایالات متحده با توافق سرپسته دوحه توانست به این تضمین دست پیدا کند که طالبان، نه خودش به‌صورت مستقیم و نه به شکل غیرمستقیم با حمایت از القاعده و دیگر گروه‌های تروریستی، خطری برای آمریکا ایجاد نکند.

از طرف دیگر وقتی طالبان در سایه توافق دوحه این تضمین را داده است که دیگر تهدیدی علیه منافع و امنیت آمریکا نیست و به هیچ گروهی‌مانند القاعده هم اجازه این‌کار را نمی‌دهد، به این معناست که ایران هم شاید دچار یک خطای محاسباتی در قبال طالبان شده باشد؛ چون با این تضمین دیگر طالبان یک رفتار ضدآمریکایی ندارد و اصطلاحا دشمن دشمن تلقی نمی‌شود. نکته دیگری که از اهمیت زیاد برخوردار است، شناخت مکانیسم طالبان در استفاده از گروه‌های تروریستی مانند القاعده و داعش خراسان به‌عنوان ابزار مخفی است، بدون آنکه هیچ مسئولیتی در قبال اعمال آنها بر عهده گیرد و چون در قالب دولت مشروع از سوی جهان هم شناخته نشده، از همین یی هویتی سوءاستفاده کرده و طبعا مسئولیت رسمی صدور تروریسم به ایران را نیز نمی‌پذیرد.

ادامه در صفحه ۵